



۲۰۱۸/۰۱/۱۹

محمد ولی آریا

سوال عقب ماندگی ملل و اوج گیری تضاد های جهانی

قسمت هجدهم

بخش دوم

نهاد های سیاسی و اقتصادی استثماری، عمده ترین علت عقب ماندگی:

طوفان اعتراضی که در سال «دو هزار و ده» از تونس برخاست و چون آتشی، نیستان حاکمیت جهان عرب را به سرعت فرا گرفت، جرقه ای بود که برهیزم نفرت متراکم از استبداد و دیکتاتوری های سیاسی گماشته استعمار نوین در جهان عرب زده شد و به زودی دامن مستبدين مصر، یمن، بحرین، لیبیا و سوریه را فرا گرفت.

این انزجار منفجره که در بین کتله های ملیونی عرب از ستم رژیم های ضد ملی از سالیان دراز بروی هم انباشته شده بود، تمام شرایط عینی یک قیام را چون استبداد بی بند و بار، فساد بی آرم اداره، تاراج ثروت های ملی و انتقال آن به خارج، اختناق سیاسی و فقدان حقوق اساسی، غصب حاکمیت سیاسی و جمهوری های مادام العمر و میراثی در خود جمع کرده بود؛ اما شرایط ذهنی قیام که عبارت از انسجام سیاسی در پیکر سازمان ها و احزاب دموکرات، ملی و مترقی بود تا چنین قیامی را در مسیر حاکمیت ملی و نهاد کثرت گرای سیاسی و بالاخره یک نظام دموکراسی متکی بر آرای واقعی ملت ها هدایت کند، در جهان عرب مفقود بود.

جهان غرب که منافع خاصی را در شرق میانه دنبال می کند، با استفاده از تمام امکانات ارزیابی های اکادمیک و علمی و به کار گیری وسایل تکنولوژیک و نفوذ سیاسی و اقتصادی اش در جهان عرب، بر وقوع چنین قیامی کاملاً مستشعر بود و می دانست که امروز یا فردا این آتش مشتعل خواهد گشت که منافع استعماری غرب را در شرق میانه که در سر خط اعتراض کتله های ملیونی عرب است، خواهد سوخت و عمر گماشتگان کهنسال و فرسوده او را به پایان خواهد برد. لذا از سال «دو هزار و هشت» دست به کار شد تا مسیر چنین به پا خیزی ای را بر مبنای ستراتیژی اقتصادی و نظامی خود میلان دهد. در نتیجه عده ای از جوانان عرب را برای آماده سازی در استفاده از وسایل اطلاعات و تأثیرات جمعی انترنتی چون «فیس بک و تویتر» و امثال آن به اروپای شرقی نزد متخصصین امور فرستاد تا تعلیمات پروپاگند و شیوه تحرکات جمعی و بالاخره طرز العمل های روانی نفوذ بر توده ها و سمت دهی افکار و در نتیجه کنترل اقدامات آنها را در محدوده پلان های مطروحه فرا گیرند.

قیامی که انتظارش می رفت در تونس به وقوع پیوست. ملل عرب که رویای چنین حادثه ای را سال ها در قلبش پرورده بود از خواب تکان خورد. توده های این ملل که نیات سیاسی ای مبهمی داشتند و فاقد هدف مشخص و سنجیده در چوکات سازمان های سیاسی بودند، هیجان زده برای یک تحول موهم به کوچه و بازار ریختند و سراسیمه به هر سمتی رفتند، حتی به قهقرا؛ مگر به سمت دلخواه شان.

مصر نیز یکی از این ابهامات بود، نه بدان معنی که آرزومندی ای عمیق برای تحول نداشت و نه به این معنی که فاقد بینش سیاسی انفرادی بود، بلکه به آن دلیل که فاقد یک تفکر سیاسی جمعی بود.

مصر که همیشه یک کشور سرمشق و نمونه مثال برای جهان عرب بوده است در سال «دو هزار و یازده» این امتیاز را مؤقتاً به تونس سپرد و انقلاب سیاسی تونس را سرمشق قرار داد که بعداً حوادث «میدان تحریر» در قاهره، دو باره مصر را مرکز هیجان یک انقلاب سیاسی بر ضد جمهوری سی ساله مطلقیت حسنی مبارک ساخت. این به پا خیزی نیز که مظهر خواست عمیق و تاریخی اکثریت طبقات و اقشار جامعه مصر بر ضد استبداد بود کلیه شرایط عینی یک تحول بنیادی را در خود متراکم ساخته بود؛ مگر متأسفانه فاقد عنصر ذهنی، یعنی سازمان های منسجم سیاسی آیدیالوژیک، ملی و دموکراتی بود که بتوانند به کتله های ناراض مشی و مضمون سیاسی برای بنیاد یک ساختمان فراگیر و کثرت گرا (دموکراتیک) بدهند و با انسجام توده ها در تشکلات سیاسی ملی، آزادی خواه و پیشرو، آنها را سمت حرکت دهند. یگانه بنیه سیاسی ای که واجد یک تشکیلات نیم بند بود، تشکل اخوان المسلمین در مصر بود که در آغاز تأسیس شخصیت های وجیه اجتماعی و دینی را در خود جمع کرده بود؛ مگر اقدامات شتابزده سیاسی، آنها را مقهور خشم دیکتاتوری های نظامی مصر ساخت و متفکرینی از آنها یا اعدام شدند و به قتل رسیدند یا آنکه در زندان ها فرسودند. آنچه از این حرکت برای مسلمانان به میراث رسید گروه ها و دسته هایی بود که بیشتر مجری سیاست های جنگ سرد ابر قدرت ها در جهان اسلام بودند و منفعت جوئی های شان بر آیدیالوژی شان پیشی گرفت که تا امروز ملل مسلمان از آنها عمیقاً آسیب می بینند. آنچه از این حرکت در مصر باقی ماند، نه با آرمان های دینی مؤسسين و نه با جوش و خروش سیاسی آنها شباهتی داشت و صرفاً به صورت منفعل و فاقد هرگونه ابتکار لازم، خوشبینی و تمایل نسبی کتله های مؤمن و منهمک به دین اسلام را با خود حمل می کرد که با اشتعال آتش انقلاب دسمبر «دو هزار و ده» در تونس آنها نیز به هیجان آمدند.

با خلع حسنی مبارک از قدرت در فبروری «دو هزار و یازده»، هیچ آلترناتیف (بدیل) سیاسی ورزیده ای در مصر موجود نبود و خلای قدرت به شدت احساس می گردید، این احتمال که تشکل اخوان المسلمین منحنیت یگانه نیم پیکره سیاسی، انتخابات سال «دو هزار و دوازده» را ببرد به وجود آمد. جهان غرب که برای چنین تحولی از قبل در بین نظامیان و دست اندر کاران وسایل ارتباط جمعی انترنتی در مصر سرمایه گذاری سیاسی و مالی کرده بود با دامن زدن به تبلیغات دامنه دار، آن قسمت از ملت مصر را که پیوند سیاسی ای با اخوان المسلمین نداشتند، بر خلاف اولی ترین و حتمی ترین اصول دموکراسی (حضور مستقیم در عملیه تحویل قدرت سیاسی و رأی دهی) وادار و تحریک کرد تا با انتخابات «بایکات» یعنی قطع ارتباط نمایند و از دادن رأی استنکاف ورزند. کاری که ملت مصر یک عمر منتظر آن بود، با چند پیام عناصر گماشته انترنتی از صفحه تاریخ مصر زدوده شد، تا بعداً رژیم مشروع و انتخاب شده؛ اما نامطلوب برای غرب را به تجرید ملی بکشاند. زیرا رژیمی که در فضای تجریدی ملی و منحصرأ با آرای اقلیت هوادارش به میان بیاید، مجبور خواهد بود صرفاً به حمایت از هوا دارانش و مطابق مشی سیاسی بخصوص خودش عمل کند و مکلفیت و تعهد وسیع ملی را در برابر کتله های ملیونی بیازد و در نتیجه اهداف ملی و سراسری را کنار بگذارد و بالاخره در سطح ملی منزوی و تجرید گردد. این وضعیتی بود که در مصر اتفاق افتاد. بالاخره ملت مصر از لحاظ سیاسی چنان زبون گردید که عده ای به نام ملت، برای عذر به بارگاه همان نظامیان مستبد رفتند تا از آنها بخواهند اگر با الطاف و مرحمت، دوباره زمام سیاسی ملت مصر را در پنجه های خونین خویش بگیرند و هیچ کسی در ابتداء به این مراجعه شرمبار اعتراض نکرد تا آنکه نظامیان کهن با آرایش جدید، سرنوشت مصر را دوباره به دست گرفتند و جاده ها را از خون مسلمانان رنگین و زندان ها را از مخالفان مملو ساختند.

این بهائی است که ملت مصر باید برای اشتباهش بیردازد تا دیگر سرنوشت خویشتن را بادست و دماغ خویش بنوسید. خود راه خویشتن را برگزیند و بر خویشتن اصرار ورزد و ارزش ها و مقدسات خویش را چون ستون هایی برای استحکام معنوی خویش بر پا نگه دارد تا استقامت مادی خویشتن را در اتکاء به خویش دریابد.

آنچه از این خطای ناگوار سیاسی در مصر و سایر ملل عرب بپا خاسته به جز تونس حاصل گشت که این ملل همان مجال شهاب گونه تاریخ را که گاه گاهی رخ می نماید، باختند که باید سال های دیگر به تفکر و تأمل و انسجام بنشینند تا اگر باز مجالی را خود خلق کنند و با آگاهی و تدبیر سرنوشت سیاسی خویش را خود تعیین نمایند.

آنچه از این داستان مطمح نظر است که بدانیم آیا عقب ماندگی جهان عرب و بخصوص مصر مطابق انظار کار شناسان، ناشی از سرزمین صحرائی و فاقد باران کافی است یا آن که منش فرهنگی و باور های زاهدانه مصریان را کم کار و بی اعتنا به شگوفائی اقتصادی ساخته است و یا چنانچه در میان اقتصاد دانان و سیاست گذاران رواج یافته است که تبلیغ می کنند حکمرانان مصر به درستی نمی دانند چسان کشور شان را آباد و معمور گردانند که بطلان و یا ضعف این نظریات را در سطور گذشته به وضاحت دریافتیم؛ مگر آنچه در «میدان تحریر» ملیون ها مصری ناراض و معترض را گرد آورد، شکایت از اقلیم و فرهنگ نبود زیرا آنها بهتر از همه نظر پردازان دانشگاهی می

دیدند که بر علاوه استبداد و مطلقیت، فساد اداره و فقدان حقوق اساسی در مصر، چسان رژیم حسنی مبارک در مدت سی سال حاکمیت مطلقه، هفتاد بلیون دالر از دارای های ملی را برای خویش ذخیره کرده بود که سند شرم آمیزی خواهد بود بر رخ آنانی که این رژیم ضد ملی را غافل و جاهل و معصوم قلمداد می کنند.

همه پرسش ها در میدان تحریر به این پاسخ ها منتج می گشت «ما از فساد، ظلم و آموزش بد رنج می بریم. ما نظام فاسدی داریم که باید عوض شود» «امیدواریم تا پایان امسال یک حکومت انتخابی داشته باشیم، آزادی های اساسی بر قرار شود و ما بر فسادی که سراسر کشور را فرا گرفته است نقطه پایان بگذاریم». در فهرست اولویت بندی شده مطالبات، دوازده تقاضائی که در صدر قرار داشتند، همه بر تغییرات سیاسی تأکید می کردند که افزایش حد اقل مزد تنها منحصبت یک درخواست گذرا برای آینده مطرح شده بود.

از نظر اکثریت مصریان آنچه آنها را عقب ننگه می دارد، دولتی فاسد و ناکارآمد و جامعه ای است که نمی تواند از استعداد، همت، خلاقیت و آموخته های مردم بهره بگیرد. آنها معتقد بودند که ریشه این مشکلات، سیاسی است. تمام موانع اقتصادی که با آن رو برو هستند، از نحوه اعمال قدرت سیاسی و به انحصار در آوردن آن توسط گروه اندک فرادستان ریشه می گیرد.

در افغانستان اولین جرعه تفکر رشد و ترقی، زمانی در چشم تاریخ این کشور درخشید که بیدار مردان دین و دنیا چون مولوی عبدالرؤف خاکی، مولوی نجف علی، مولوی محمد سرور واصف، و سایر همفکران شان چون علم برداران پیشگام آزادی های سیاسی و مطبوعات آزاد در سال «سیزده صد و بیست و سه» هجری قمری مطابق «نزده صد و پنج» میلادی سند نشر جریده «سراج الخبار» را از امیر حبیب الله حاصل کردند؛ اما نشر اولین شماره آن در اثر موانع غیر مستقیم استعمار انگلیس و عناصر ارتجاعی دربار هشت ماه به تعویق افتاد که بعد از نشر چند شماره، استعمار خارجی به همدستی ارتجاع داخلی، درب این جریده را به مثابه بیدار گر حس آزادی خواهی و محرک تفکر پیشرفت و تکامل اجتماعی بستند.

این جریده اهداف خویش را بیدار سازی مردم و آشنائی آنها با مدنیت جدید معرفی می کرد که همانا بیرون رفتن از عقب ماندگی و قدم نهادن بر جاده ترقی بود.

آنچه حایز اهمیت است که آگاهان انگشت شمار افغانستان در آن دوران که سواد ابتدائی و رشد نهائی خود را در کلام، و کمال خود را در تفکر پیشرو، و تبحر خود را در دین، نه در مکاتب عصری؛ بلکه در کنج مدرسه مسجد فرا گرفته بودند، بر خلاف تصور مشتاقان بیدریغ تمدن در غرب، نخستین بنیان گذاران تفکر آزادی خواهی و انکشاف اجتماعی بودند، که خود بیانگر آن است آنانی که عقب ماندگی از کاروان رشد جهانی را در افغانستان محصول فرهنگ و عقیده مندی دینی می شناسند از نگاه کردن به این واقعیت بیمناک اند زیرا غرض ماشین فرهنگ سرمایه داری بی بند و بار در زدودن فضیلت ها و اخلاق و ارزش ها و مقدسات آنها را تا اعماق هراسان می سازد.

اگر به دقت دیده شود عمر تحول طلبی در افغانستان از زمان «سراج الخبار» پیشتر می رود. چنانچه افکار سید جمال الدین، آن گران مرد سرگردانی که از یک سو از استعمار ویرانگر در سرزمین های اسلامی قلب خونین داشت، از سوئی خواب اغماء گونه مسلمانان در پنجه استبداد های ملی و محلی، روح او را تا اعماق جریه دار می کرد، و از جانبی سطحی نگری مسلمانان به احکام دین، او را به شدت می آزد. تنها و بی یاور، گاه به مجاهدت ضد استعماری می پرداخت. زمانی در اصلاح تفکر دینی، خصومت کاسبکاران دین را بر می آنگیخت. گاهی بی اعتنای مسلمانان را به علم به باد ناسزا می گرفت.

چنانچه می گفت: «و عجب آن است که علمای ما کتاب های صدری و شمس البارعه را می خوانند و از روی فخر خود را حکیم می نامند و با وجود این دست چپ خود را از دست راست نمی شناسند و نمی پرسند که ما کیستیم؟ و چپستیم؟ و ما را چه باید و چه شاید و هیچگاه از اسباب این تار برقیهاد (الکتریک) و آوا کنیپوتها (کشتی بخاری به زبان هندی) و ریل گارها (خطوط آهن) سوال نمی کنند.

عجب تر آن است که یک لمپی (چراغ تیلی) پیش خود نهاده، از اول شب تا صبح شمس البارعه را مطالعه می کنند و یک بار در این معنی فکر نمی کنند که چرا اگر شیشه آن را برداریم دود بسیار از آن حاصل می شود و چون شیشه را بگذاریم هیچ دودی از آن پیدا نمی شود.

خاک برسر این گونه حکیم و خاک بر سر اینگونه حکمت»

در جای دیگر در «لکچر تعلیم و تعلم» می گوید: انسان ها را باید به علم نسبت داد، نه علم را به انسان ها. چه بسیار تعجب است که مسلمانان آن علمی را که به ارسطو منسوب است آنرا به غایت رغبت می خوانند گویا که ارسطو

یکی از اراکین مسلمان بوده است و اما اگر سخنی به «گلیلو» و «نیوتن» و «کپلر» نسبت داده شود، آنرا کفر می‌انگارند. پدر و مادر علم برهان است و دلیل نه ارسطو است و نه گلیلو»

این گفتار سلیم از عمق جامعه‌شناسانه‌ای بر خوردار است که به سادگی گره از سرسام منطقی مدعیان شیفته فلسفه بر می‌دارد بدین معنی که آشکار می‌سازد آنچه غرب را بر جاده رشد و ترقی و ثروت انداخته است، صرفاً صغرا کبرا های فلسفی صد ها فلیسوف غرب نبوده است که هیچ یک مؤید و مجری افکار دیگری نیست و هر کدام جهان و طبیعت و انسان و اجتماع را از دیدگاه منحصر به فرد خویش نگریسته اند، که عدم توافق آنها صرفاً دیدگاه های استدلالی را گسترش می‌دهد و فقط می‌تواند مسیر دانش را به دور نماهای نارسیده و پنهان سمت دهد؛ اما از رهبردن به علم و رهنمودن به عمل به خاطر ترقی و ثروت و رفاه عاجز است. این جاست که سید جمال الدین بر تناقض اندیشه‌آنانی که علم را با فلسفه اشتباه می‌کنند، انگشت می‌گذارد که آنچه غرب را برپا داشته، فلسفه سپینوزا و نیچه و کانت نیست، بلکه دانش و معرفت تجربی، گالیلو، کپلر و نیوتن است.

تشعشع چند بعدی افکار و نظریات سید جمال الدین به همان سان که در ملل شرق و مسلمان موجد بیداری شد در افغانستان نیز انعکاس آن با انتشار جریده «شمس النهار» در زمان امیر شیرعلی تابید که با حمله استعماری انگلیس به افغانستان در سال «هجده صد و سی و هفت» به خاموشی گرائید.

دلیلی که ما انتشار «سراج الخبار» را منحنی نخستین تحرک پیشرو شناخته ایم، وجود تشکل و انسجام سیاسی ای است در قالب این جریده که بالاخره هسته گرامی ترین جنبش سیاسی یعنی «مشروطیت اول» را گذاشت. جنبشی به پیشوائی دلیر مرد بی‌همتا، نویسنده و شاعر چیره دست، متفکر آزاده، عالم متبحر دین، مبارز سرفراز تاریخ افغانستان و شهید گرامی آزادی و ترقی و تکامل انسان «مولوی محمد سرور و اصف» و همدلان و هم سنگران همباز و ممتاز وی که هر کدام در دانائی و رشادت و ایثار همساز بودند و همه تا پای مرگ سرفراز باهم رفتند و هیچ کدام به عقب نه نگریستند.

اگر نخستین پرتو خورشید آزادی و ترقی با انتشار سراج الخبار دمید، اولین سایه سیاه عقب ماندگی و تسلط استعمار و حاکمیت استبداد و ارتجاع منحوس، آن روزی بر افغانستان تازی و مسجل گشت که شریف ترین فرزندان این ملت باستانی را دست و پا در زنجیر در تپه شیرپور کابل به دهن توپ بستند، و با فیر توپ، تن های این عزیز ترین مردان و گرانقدر ترین گورهای این ملت را به سراسر شهر پاشیدند که از آن روز عقب ماندگی افغانستان با دست استبداد مهر و سچل شد و در قاموس حیات این ملت نقش بست. از روزی که به یقین دانسته شد که عقب ماندگی این کشور در مناسبات اقتصادی نیمه فیودالی و ماقبل فیودالی، در فرهنگ و سنن و مقدسات، در بی خبری و غفلت اقتدار سیاسی ریشه ندارد؛ بلکه این عقب ماندگی بر اساس یک طرح استعماری در همدستی یک حاکمیت استبدادی ارتجاعی، بر این ملت تحمیل گردیده است. به عبارت دیگر ملت افغانستان عقب مانده نیست بلکه عقب نگه داشته شده است.

دقت در متن اعلامیه عریضه گونه ای که این سه صد مرد آزاده و مبارز به امیر فرستادند، مارا متیقن می‌سازد که این مردان قافله سالاران ترقی و عدالت اجتماعی و دموکراسی بوده اند.

این سند چنین پرداخته شده است:

«در بعضی از کشور ها مردم به جبر و قوت قاهره، حکومت را مجبور می‌نمایند تا نظام اداری را تابع آرزوی ملت ساخته، شکل مشروطه و قانونی بدهند، و در برخی پادشاه روشنفکر به ابتکار خود و با نیت خیر، قوانین و اصول مشروطیت را در مملکت نافذ می‌سازد. چون سراج الملت والدین پادشاه عالم و ترقی خواه است، چنانچه تأسیس مکتب حبیبیه و مکتب حربیه و نشر سراج الخبار و طبع کتب و آوردن مطبوعه عصری و احداث شوارع و عمارات و غیره از مظاهر لطف و توجه شاهانه در جهت مجد و اعتلای وطن است لذا توقع می‌رود که مجاری امور حکومت را نیز بر اساس قوانین مشروطه استوار سازند، تا از احکام خود سرانه و خلاف مقررات اسلامی جلوگیری به عمل آمده، مردم در تحت سلطه قانون و نظام مشروطیت به حیات مرفه قرین گردند.»

این سند چون دریائی می‌نماید که در پهنای بستر خود آرام می‌خرامد؛ اما در اعماق خویش عظمت، غنا و سهمگینی طوفانی را حمل می‌کند.

وقتی از جبر قوت قاهره مردم در تعدیل منافع فرد به مصالح ملت تذکار می‌دهد در حقیقت حاکمیت مطلقه را با یک رستاخیز ملی به سمت مشروطیت هوشدار می‌دهد. مشروطیت که جز انتقال قدرت سیاسی به ملت، آزادی سیاسی، برپائی نهاد های تمثیلی ملت و حاکمیت قانون و الغای حاکمیت فردی نیست به مثابه یک خواست و آرزومندی ملی برای اعتلاء و ترقی کشور مطرح می‌گردد.

این سند با تذکار اجراء ناچیز در کشور، امیر را در تمکین به مشروطیت ترغیب می کند؛ اما با توانائی آشکار می سازد که بنیان اداره کشور بر احکام خود سرانه و استبدادی امیر و برخلاف عدالت اسلامی استوار است که باید از آن جلو گرفت.

آنچه این پیام را در تاریخ نضت و ترقی در افغانستان به زر می کوبد آن است که می گوید با تعمیل سلطه قانون و نظام مشروطیت مردم به حیات مرفه قرین می گردند.

یعنی حاکمیت قانون، حاکمیت استبداد فردی را زایل و خنثی می سازد و آزادی سیاسی در قالب مشروطیت با تمام احتیای سیاسی و اجتماعی آن، زمینه های عدالت اجتماعی و رفاه و ترقی و اعتلای حیات مادی کشور را در جهت رشد صنعت و تکامل علم و بالاخره تراکم ثروت و بهروزی و بهبودی زندگی ملت افغانستان هدایت می کند.

اما امیر محیل، گماشته و تن آسا، از پوست فریبده خویش چون هیولای خون آشام بیرون می جهد و این دلیر مردان را یا به توپ می بندد یا در حضور خویش به گلوله می زند. و یا همه را در سلول های مخوف و غیر انسانی زندان ها می فرساید.

اما دستور استعمار و مشی استبداد در انسداد ترقی و تکامل در افغانستان جز در کوتاه مدتی همچنان در کشور جاری باقی می ماند. چنانچه این نیت مخفی فرمانفریان افغانستان بار دیگر در حکایت «فیل مرغ های سردار محمد هاشم» یک بار دیگر از پرده بیرون می افتد که مقتدرین افغانستان عمداً این ملت را بیچاره و فقیر و ناتوان و نا آگاه در پنجه های خویش گرفته اند و انکشاف حیات این ملت را متوقف و مسدود ساخته اند تا مردمان این مرز و بوم چون مرغان گرسنه به دور اقتدار مستبد و ضد ملی بچرخند و توانائی و دانائی ای برای بهروزی نیابند.

آنچه عمق دانش و تحلیل سیاسی این پیش آهنگان دموکراسی را به نمایش می گذارد، مراجعه به آراء و افکار آنها از خلال گفتار و اشعار آنها و هم آهنگی پیام آنهاست که از سید جمال الدین آغاز گشته است، چنانچه شهید واصف می گوید:

یکی ای عالم ایمان نگاهی کن به کیهان بر

روان بیدار دار از نشئه خواب گرانجانی

یکی با دیده عبرت ببین اقوام دنیا را

که از غیرت همی گردد ذهول از دامن افشانی

آنچه در خور دقت است با وجودی که این پیش آهنگان ترقی به رشد و انکشاف جهان غرب می نگرند؛ اما آنچه قلب شان را مالا مال از سرور می کند، رشد و انکشاف ملل شرق است در همسری و رقابت با غرب. چنانچه واصف می گوید:

نگر اقلیم چاپان را که با آن فترت فطرت

چسان بر اوج رفعت کرد بنیاد پر افشانی

نه تنها پورپ از اوضاع شان افتاد در حیرت

که مو خویشتن شد ایشیا زین رسم چاپانی

رشد مستقل چاپان نه تنها طلسم قبول حاکمیت استعماری را در برخورداری از صنعت و تکنالوژی غرب می شکند، بلکه چون جلوه گاهی در دیده تیز بینان بیدار دل شرق می درخشد. این نگرش شتابان به منبع و منشأ عقب ماندگی در افغانستان، زمینه این تفاهم را مهیا می کند که بدانیم ملت افغانستان و همه ملل جهان هیچ کدام عقب گرا نبوده اند همه انسان ها در هر جایی که هستند خواهان بهبود زندگی و اعتلای حیات خویش اند و آزادی را نعمتی می دانند و نگران آینده خویش و فرزندان شان هستند. همان است که چشم به افق های جهان غرب دوخته اند تا اگر بتوانند از نعمت هائیکه که این ملل برای خویش مهیا کرده اند آنها نیز سهمی ببرند و اگر عقب ماندگی یک خصلت فرهنگی و اعتقاد ایمانی می بود، هیچ آرزویی به زیستن در غرب و نگرستن در غرب منجر نمی شد.

در دسمبر سال «دو هزار و ده» دلیر مردی به نام «محمد بو عزیز» که در کنار جاده های تونس دستفروشی می کرد، از ضبط اشیای کاشی اش و اهانتی که مأمور بلدیۀ رژیم «زین العابدین بن علی» به وی روا داشته بود چنان به جان رسید که به رسم احتجاج به استبداد حاکم، خود را آتش زد و با این آتش، تمام هیزم نفرت و انزجاری که در طی ده ها سال از فساد رژیم بن علی و فامیلش در تونس انبار شده بود شعله ور شد. این رژیم متهم بود که به دارائی های کشور دستبرد زده است. اعضای فامیل بن علی چون عابد ترابلسی و بالحسن ترابلسی، قسمت اعظم تجارت کشور را در دست داشتند. لیل بن علی خاتم حکمران تونس معروف به عادت شدید خرید بود که با طیاره دولتی به صورت مسلسل به سفر های غیر رسمی به پایتخت های فیشن در اروپا می پرداخت. حتی حاکم تونس تقاضای دولت فرانسه را مبنی بر محاکمه دو برادر زاده خانمش که متهم به سرقت دو کشتی بزرگ تفریحی در سواحل فرانسه بودند رد کرد. افواه بود که بن علی فرزندش، شاکر بن علی را تدریجاً برای جانشینی اش آماده می سازد که همه ملت تونس را به جان رسانده بود که خود سوزی بو عزیز مردم تونس را به اعتراضات و تظاهرات گسترده ای به خاطر الغای فساد و تأمین آزادی های سیاسی و دموکراسی در خیابان ها کشاند. یکماه بعد، زین العابدین که «بیست و سه» سال بر تونس با استبداد حکومت کرده بود مجبور شد کنار برود. مردم تونس که بیدار بودند، نگذاشتند این منفذ کوچک سیاسی که تاریخ گاه گاهی آنرا می گشاید، دوباره بسته شود و با اصرار و هوشیارانه بر تحکیم یک نظام سیاسی و اقتصادی فرا گیر و کثرت گرا پا فشردند در نتیجه تونس که در سال «دو هزار و هشت» در ردیف «یکصد و چهل و سوم» کشور در آزادی مطبوعات در بین «یکصد و هفتاد و سه» کشور جهان بود. اکنون از آزادی تمام و کمال مطبوعات لذت می برد. قبل از سال «دو هزار و یازده» صرف سه حزب سیاسی می توانست در آنجا وجود داشته باشد، امروز بیش از صد حزب سیاسی کلیه بخش های اجتماعی، سیاسی و فکری را نمایندگی و تمثیل می کند.

در انتخابات سال «دو هزار و چهارده»، زنان «بیست و چهار» کرسی پارلمان را که «سی و یک» فیصد کرسی های پارلمان را می سازد به دست گرفتند.

تونس در تعیین اوضاع مدنی از قانون مدنی فرانسه تأثیر پذیرفته است. قانون وضعیت فردی متکی بر احکام اسلام است.

قانون وضعیت فردی، به خانم ها حق تجارت، داشتن حساب بانکی و اخذ پاسپورت بنا بر تقاضای خودشان را اجازه می دهد.

این قانون، چند زنی و چند شوهری و یکجا زیستن مرد و زن را غیر قانونی می داند و حق شوهر را منحیت مرجع نهائی طلاق تردید می کند. این قانون که بدون استثناء بر تمام تونسی ها حاکم است یکی از مترقی ترین قوانین کود مدنی در افریقای شمالی و جهان اسلام است.

لیگ حقوق بشری تونس نیز یکی از اولین لیگ های حقوق در افریقا و جهان عرب است. که بعد از انقلاب با آزادی تمام فعالیت می کند.

سازمان هائی چون انجمن دموکراتیک زنان تونسی و انجمن زنان تونس برای تحقیق و انکشاف منحصر به فرد است. در سال «دو هزار و هفده» تونس اولین کشور در جهان عرب بود که خشونت علیه زنان را غیر قانونی ساخت و قانونی را که متجاوز جنسی می توانست با عروسی از مجازات فرار کند ملغی قرار داد.

این ثمری بود که ملت تونس از انقلاب گرفت و با توانائی این شعله کوچک را به فانوس دموکراسی و حاکمیت مردم زد و آنرا فرا راه خود به سوی پیشرفت روشن کرد که در نتیجه آن امروز می تواند به عقب ماندگی در عقب خویش نگاه کند و در پرتو این روشنائی به سوی ترقی و انکشاف گام بردارد؛ اما باید خاطر نشان کرد که مشعل های ترقی و تکامل ملل چراغ های جاویدان و ناخاموش شونده نیستند؛ بلکه این روشنائی ها به مواد سوخت دایمی و مستمر نیاز دارند تا درخشان باقی بمانند که باید هر آن مواد سوخت به آن علاوه گردد تا فروزان باشند و گر نه کوچک ترین بی اعتنائی به تداوم و نتایج این جهش ها، آنها را خیره و خاموش خواهد کرد. این پرداختن عبارت از نظارت و حفاظت مسوولانه و آگاهانه این چراغ است که باید با دانش و معرفت عصر، با آرزومندی انسانی، با اتکای ایمانی و شهامت بی دریغ از آن نگهبانی کرد و گر نه استعمار منفعت جو و استبداد سلطه جو همیشه در کمین است تا پای ملتی در رهروی به سوی تکامل و دانش و اتکاء به خود و اعتماد به خویشان بلغزد تا این ماشین های غول پیکر اقتصاد روفنده جهانی آن ملت را در زیر آوار منافع آزمند و فرهنگ ابتذال خویش مدفون کنند.

الغای حاکمیت سیاسی استثماری استبدادی و بنیاد حاکمیت کثرت گرای فراگیر سیاسی نخستین و عمده ترین قدم در گشودن درب ترقی و تکامل است که هدف آن اعمار جاده علم و تکنالوژی در جهت ثروت و رفاهیت است؛ اما این رفاه و ثروت به تنهایی نخواهد توانست در جامعه حقوق و عدالت اجتماعی را چنان تضمین کند که مردمان جامعه را

مطمئن سازد که از حقوق خویش برخوردارند، آزادی ملی و سیاسی آنها تضمین شده است، حیثیت انسانی آنها مورد احترام است و رشد و انکشاف حیات شان جاری است و تکامل فکر و انکشاف معرفت آنها در چشم انداز آینده بی دریغ محتمل است؛ تا زمانیکه مردمان این ملل دستاورد های دموکراسی سیاسی خویشتن را به شدت و با تمام هوشیاری پاسداری نکنند و زمام مقتدرات سیاسی خویش را در دست خود به سوی عدالت اجتماعی و دموکراسی اقتصادی در رفع استثمار و استعمار اقتصادی مسلط بر جهان کنونی نگیرند. یعنی رفاهیت بدون آزادی و آزادی بدون عدالت ما را منحیت انسان اندیشمند و کمال گرا، قانع و مسرور نخواهد ساخت.

پایان قسمت هجدهم
ادامه دارد

قسمت های اول تا شانزدهم این مطلب را به کمک لینک هایی که در پایان بخش هشتم گذاشته شده اند می توانید مطالعه فرمائید:

قسمت اول

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/aria_m_wali_aqebmandagi_melal_wa_aodj_tazad_jahani_۰۱.pdf

قسمت دوم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/aria_m_wali_aqebmandagi_melal_wa_aodj_tazad_jahani_۰۲.pdf

قسمت سوم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/aria_m_wali_aqebmandagi_melal_wa_aodj_tazad_jahani_۰۳.pdf

قسمت چهارم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/aria_m_wali_aqebmandagi_melal_wa_aodj_tazad_jahani_۰۴.pdf

قسمت پنجم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/aria_m_wali_aqebmandagi_melal_wa_aodj_tazad_jahani_۰۵.pdf

قسمت ششم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/aria_m_wali_aqebmandagi_melal_wa_aodj_tazad_jahani_۰۶.pdf

قسمت هفتم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/aria_m_wali_aqebmandagi_melal_wa_aodj_tazad_jahani_۰۷.pdf

قسمت هشتم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/aria_m_wali_aqebmandagi_melal_wa_aodj_tazad_jahani_۰۸.pdf

قسمت نهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/aria_m_wali_aqebmandagi_melal_wa_aodj_tazad_jahani_۰۹.pdf

قسمت دهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/aria_m_wali_aqebmandagi_melal_wa_aodj_tazad_jahani_۱۰.pdf

قسمت یازدهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/aria_m_wali_aqebmandagi_melal_wa_aodj_tazad_jahani_۱۱.pdf

قسمت دوازدهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/aria_m_wali_aqebmandagi_melal_wa_aodj_tazad_jahani_۱۲.pdf

قسمت سیزدهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/aria_m_wali_aqebmandagi_melal_wa_aodj_tazad_jahani_۱۳.pdf

قسمت چهاردهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/aria_m_wali_aqebmandagi_melal_wa_aodj_tazad_jahani_۱۴.pdf

قسمت پانزدهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/aria_m_wali_aqebmandagi_melal_wa_aodj_tazad_jahani_۱۵.pdf

قسمت شانزدهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/aria_m_wali_aqebmandagi_melal_wa_aodj_tazad_jahani_۱۶.pdf

قسمت هفدهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/aria_m_wali_aqebmandagi_melal_wa_aodj_tazad_jahani_۱۷.pdf